



رمان تاریخی فارسی و اجتماع ملی در عصر مشروطه: پیوند دین و هویت ملی در رمان شمس و طغرا

عبدالرسول شاکری

استادیار گروه مطالعات ادبی، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۲۳

چکیده

بررسی مناسبات برون‌متنی در تحلیل رمان فارسی از مواردی است که به شناخت بیش‌تر جامعه ایرانی کمک می‌رساند. با توجه به اهمیت مسئله هویت ملی در جهان امروز و به ویژه در ایران معاصر و همچنین با توجه به اهمیت دین در جامعه ایرانی، در این پژوهش، رمان سه جلدی شمس و طغرا نوشته میرزا محمد باقر خسروی از نویسندگان دوره مشروطه از جهت ارتباط دین و هویت ملی در کانون بررسی قرار گرفته است. روش مورد استفاده این پژوهش تحلیل محتوای جهت‌دار با استفاده از رویکرد تاریخی تلفیقی به هویت ملی بوده است. تحلیل این رمان، که زمان رویدادهای آن سده ششم هجری است، در نهایت نشان می‌دهد که رویکرد دین‌محور به هویت ملی در آن غالب است. البته، در این رویکرد دین‌محور عمدتاً با نگاه فراملی مواجه هستیم اما هیچ تضاد و تقابلی میان اسلام و ایران دیده نمی‌شود و در این رمان، دین اسلام و ایران کاملاً سازگار هستند.

واژه‌های کلیدی: هویت ملی، مشروطه، شمس و طغرا، دین اسلام.

۱. مقدمه

در جوامع سنتی و ماقبل مدرن به علت کندی آهنگ تغییر و تحولات، انسان‌ها تا حدود زیادی از ثبات هویتی برخوردار بوده‌اند. در جوامع یاد شده، زمان، مکان و فضا که از عوامل هویت‌ساز هستند، هماهنگ بودند و به زندگی افراد معنا می‌دادند. فرهنگ نیز در همین قالب‌های سه‌گانه هویت‌سازی می‌کرد و احساس یکپارچگی و تداوم به وجود می‌آورد. در چنین جامعه‌ای هویت‌ها به راحتی منتقل می‌شدند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که هویت مسئله نبود و هویت‌سازی امری عادی به شمار می‌رفت (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۲۳۱-۲۳۲).

فرایند جهانی شدن باعث وابستگی بیش‌تر جوامع و کشورها شده است و بسیاری از مفاهیم از جمله هویت ملی را تحت تأثیر قرار داده است. «در جهان امروز و در نتیجه فرایند جهانی شدن، مرزهای نفوذناپذیر بین مقولات و گروه‌های هویتی دیگر مستحکم نیست بلکه به شدت آسیب‌پذیر و شکننده شده‌اند. نکته اینجاست که دنیای ارتباطات نیز پیش‌آهنگ این تغییرات است. احساس هویت از فرایندهایی است که به معنابخشی و معناسازی مربوط می‌شود و معناها برآمده از آن نیز می‌تواند در معرض تغییر و بحران قرار گیرد. منابع و ابزارهای اصلی ساخت و حفظ هویت‌ها نیز همان مبانی و مؤلفه‌های هویت ملی هستند. در گذشته این منابع هویت فرد را می‌ساختند ولی امروزه فرایند جهانی شدن به وسیله ابزارهای خود به‌ویژه وسایل نوین ارتباطی، با متحول ساختن فضا و زمان و جدا کردن آن‌ها از مکان فضای انحصاری‌ای را که در اختیار جوامع و فرهنگ‌ها بود تا هویت‌سازی کنند از بین برده و در نتیجه توانایی جوامع در

هویت‌سازی افراد را به میزان زیادی کاهش داده است» (عباسی قادی و خلیلی کاشانی، ۱۳۹۰: ۲۸؛ گل محمدی، ۱۳۸۹: ۲۸).

۲. هدف و ضرورت تحقیق

با توجه به اهمیت هویت ملی در جهان کنونی و در شرایط کنونی ایران، بررسی این مفهوم و مؤلفه‌های آن در زمینه‌های تاریخی و با رویکردی میان‌رشته‌ای در پیوند با ادبیات فارسی ضروری می‌نماید، به‌ویژه بدین علت که تحولات مربوط به این مفهوم در یکصد سال اخیر پویایی بیش‌تری داشته است. پرتوافکنی بر مفاهیم اجتماعی از طریق بررسی زیرنوع ادبی رمان تاریخی به آشکار شدن وجوه پنهان معناها و کاربست‌های این مفاهیم در زمینه‌های تاریخی کمک می‌کند. افزون بر این، در میان مؤلفه‌های مربوط به هویت ملی، به علل گوناگون، مؤلفه دین کم‌تر در کانون توجه پژوهشگران این حیطه بوده است. بر اساس چنین ضرورتی، بررسی مؤلفه‌های هویت ملی (همچنین توجه به مؤلفه دین) از رهگذر بررسی رمان تاریخی در دوره مورد نظر هدف اصلی این پژوهش است.

۳. بیان مسئله

هویت ایرانی در کشورمان از آغاز مواجهه با تجدد شکلی نوین به خود گرفت و سپس تحت تأثیر گفتمان رسمی و دولتی، در دوران پهلوی تحولاتی عمده در آن روی داد. با توجه به نقش دین در جامعه ایرانی در طول تاریخ، ارتباط این مؤلفه (در کنار مؤلفه‌های دیگر) با هویت ایرانی در یکی از رمان‌های تاریخی دوره مشروطه، شمس و طغرا، از مسائلی است که کم‌تر در کانون توجه پژوهشگران بوده است. این درحالی است که یکی از منابع مهم برای بررسی ماهیت هویت ملی و مشخص کردن مؤلفه‌های آن در هر جامعه‌ای ادبیات آن جامعه است.

۴. پیشینه رویکردهای بومی به هویت ملی ایرانی

یکی از صاحب‌نظران هویت ملی ایرانی، در بحث خود درباره این موضوع، روایت‌های گوناگون از هویت ملی ایرانی را در سه روایت مقوله‌بندی کرده است: نخست روایت ملت‌پرستانه که بر اساس آن، از سده نوزدهم مفاهیم ایران و هویت ایرانی تحت تأثیر ناسیونالیسم رمانتیک قرار داشته است. دوم روایت‌های مدرن و پست‌مدرن که مفهوم ملت را از بساخت‌های عصر مدرن می‌دانند. اما در روایت سوم یعنی روایت تاریخی‌نگر با ایجاد تمایز میان دو مفهوم «هویت ایرانی» و «هویت ملی ایرانی»، «هویت ملی» مقوله‌ای متعلق به عصر جدید و «هویت فرهنگی ایرانی» مقوله‌ای تاریخی دانسته می‌شود که از دوران پیش از اسلام تا عصر حاضر به شکل‌های گوناگون بازسازی شده است. (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۵ - ۳۸).

این صاحب‌نظر بر این اساس هویت ایرانی از دوره ساسانی تا عصر حاضر را به هفت دوره تقسیم کرده است که عبارتند از: «۱. مرحله بنیادین بازسازی هویت ایرانی به منزله نوعی هویت "ملی پیشامدرن" در عصر ساسانی؛ ۲. مرحله سکون و رکود هویت ایرانی در قرن نخستین اسلامی؛ ۳. مرحله تجدید حیات و بازسازی ذهنیت فرهنگی ایران در عهد حکومت‌های محلی ایرانی در قرن‌های سوم تا پنجم هجری؛ ۴. مرحله پیچیده عصر سلاجقه با گسترش زبان فارسی به منزله زبان دیوانی از یک سو و اندیشه امپراتوری اسلامی در برابر احساسات قومی "ملیت‌ها" از سوی دیگر؛ ۵. مرحله بازسازی و احیای هویت ایرانی در عهد مغول و تیموریان؛ ۶. مرحله بازسازی و احیای هویت ایرانی — شیعی در عصر صفوی؛ ۷. مرحله بازسازی "هویت ملی ایرانی" در معنای امروزی آن در دو قرن اخیر» (همان: ۴۵-۴۶).

چنانکه می‌بینیم، طبق نظریه اشرف، سابقه هویت ملی ایرانی، برخلاف هویت ایرانی، به دو سده اخیر برمی‌گردد. در این پژوهش نیز، ضمن پذیرش تأثیرات هویت ایرانی بر هویت ملی ایرانی در طول تاریخ، معنای مدرن هویت ملی پذیرفته شده است و منظور ما از هویت ملی همین مفهوم مورد نظر در دو سده گذشته است. نگاه تاریخی اشرف موجب شده است که بسیاری از مؤلفه‌های مربوط به هویت ایرانی در طول تاریخ و نقش آن‌ها در ملت‌سازی و شکل‌دهی

به هویت ملی ایرانی در نظر گرفته شود و بر خلاف نظریه‌های غربگرا، ویژگی‌های بومی فرهنگ ایرانی این موضوع در کانون توجه قرار گیرد.

با توجه به اهمیت مؤلفه‌های هویت ایرانی در دوران پیشامدرن و در چنین زمینه‌ای است که پژوهشگر یادشده درباره نقش دین در هویت ملی ایرانی چنین می‌نویسد: «بر خلاف تصور برخی از روشنفکران ما که سهمی برای ادیان در پیدایش هویت قومی و ملی قایل نیستند، حتی در غالب کشورهای اروپایی نیز کلیساهای محلی سهم بزرگی در ابداع هویت ملی داشته‌اند و نقش عمده‌ای را در حفظ احساسات ملی به هنگام بحران‌های سیاسی و اجتماعی بازی کرده‌اند. با این‌که مذهب قاعدتاً در جلب وفاداری اقوام گوناگون رقیب ناسیونالیسم است، ولی در مواردی همچون ملاطی شگفت‌انگیز در پیدایش ناسیونالیسم ابتدایی و به‌خصوص ناسیونالیسم مدرن عمل کرده است. از موارد عمده نقش هویت قومی - مذهبی در پیدایش هویت ملی، هویت ایرلندی‌های کاتولیک در برابر انگلیسی‌های پروتستان، هویت قومی - مذهبی کرووات‌های کاتولیک، هویت قومی - مذهبی صرب‌های ارتدکس و هویت قومی - مذهبی مسلمانان بوسنیایی است، اگرچه هر سه به یک زبان و یک فرنگ و یک نژاد تعلق دارند.» (همان: ۱۴۵)

یکی دیگر از پژوهشگران هویت ملی ایرانی، پنج دیدگاه عمده در مطالعات مربوط به هویت ایرانی را از هم تفکیک کرده که عبارت‌اند از: دیدگاه حسرت‌گرای معطوف به ایران باستان، دیدگاه دین‌محور به هویت ایرانی (شامل دو جنبه نگاه فراملی امت‌گرا و رهیافت میانه که تلفیق‌گرا و قایل به آشتی میان اسلام و ایران است)، دیدگاه چپ‌گرایانه معطوف به ملیت و خلق‌ها، دیدگاه قوم‌محور به هویت ایرانی، و دیدگاه توطئه‌نگر (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۹۶-۱۶۴).

یکی از پژوهشگران در بحث نگاه ملی‌گرایانه به هویت ایرانی، نقل قولی از ریژارد کاپوشینسکی (Ryszard Kapuscinski) درباره تمدن‌های باستانی مانند ایران آورده که وضعیت دوره مورد نظر ما را به خوبی بازتاب می‌دهد: «جامعه‌هایی که ذهنیتی تاریخی دارند، روی به گذشته دارند. همه توش و توان چنین جامعه‌هایی رو به سوی زمانه‌ای شکوهمند دارد که دیری است به سر آمده است. مردمانش در دنیای افسانه‌های آغازین روزگار می‌گذرانند و ناتوان از اندیشیدن و سخن گفتن از آینده‌اند چه، آینده در ایشان شور گذشته را بر نمی‌انگیزد. آنان به کهنه‌سربار نبردی قدیمی می‌مانند که همواره به از نو زنده کردن خاطره جنگی که چنان احساس ژرفی در وی برمی‌انگیزد می‌اندیشد» (بروجردی ۱۹۹۸؛ ۱۴۰۲). ناسیونالیسم در دوره مشروطه چنان رایج بود که یکی از برابری‌های اصطلاح منورالفکر به شمار می‌آمد (قیصری، ۱۳۸۹: ۲۶).

می‌توان گفت تقریباً همه منابع موجود درباره هویت ملی ایرانی در دوره مشروطه متفق‌القول هستند که ناسیونالیسم غالب در این دوره از نوع رمانتیک بوده است. این نوع ناسیونالیسم البته ریشه در فرهنگ غربی دارد و مؤلفه‌های وارداتی به شمار می‌آید. ناسیونالیسم رمانتیک در فاصله سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ در سراسر اروپا شکل گرفت. این نوع ناسیونالیسم، که ناسیونالیسم هویت‌محور یا اندام‌وار نیز نامیده می‌شود، شکلی از ناسیونالیسم است که در آن مشروعیت سیاسی نظام حکومتی برآمده از نگاهی تقلیل‌گرا نسبت به ملت یا کسانی است که بر آن‌ها حکومت می‌شود؛ آن‌گونه که در این نگاه کمینه‌گرا، ملت دارای درون‌مایه قومیتی و فرهنگی یک‌دستی فرض می‌شود که اراده‌ای منسجم بر آن حاکم است و قرار است که نظام حکومتی این اراده را نمایندگی کند (لیرسن، ۲۰۱۳: ۱). این ناسیونالیسم در ایران با عطف توجه به گذشته و عمدتاً به روزگار پیش از اسلام، در دوره مشروطه شکل گرفت، به گونه‌ای که اصلاح ناسیونالیسم باستان‌گرا در اشاره به ناسیونالیسم این دوره اصطلاحی جاافتاده برای پژوهشگران این حیطه به شمار می‌آید (برای نمونه بنگرید به آدمیت ۱۳۴۹؛ امانت ۱۳۷۷؛ آجودانی ۱۳۸۵؛ جوادی ۱۳۹۴؛ بروجردی ۱۹۹۸) و در بحث‌های مربوط به هویت ایرانی تاریخ شکل‌گیری آن به دوران پیش از اسلام و تا دوره هخامنشیان مرتبط دانسته می‌شود (برای نمونه بنگرید به شعبانی، ۱۳۸۸)

در دوران بحرانی سال‌های آخر سده نوزدهم میلادی که ایران از سوی روسیه (شکست‌های پی‌در پی) و انگلستان بسیار تحت فشار بود و تحقیر می‌شد، این ناسیونالیسم باستان‌گرا همچون پناهگاهی، در برابر دیگری غربی، برای

روشن‌فکران ایرانی جلوه کرد. این دیدگاه نسبت به ایران باستان به شیوه‌های گوناگون از قبیل سره‌نویسی فارسی، تاریخ‌نگاری و سرودن شعر درباره شکوه ایران باستان جلوه کرد. پیروان این نوع ناسیونالیسم از طریق ستایش ایران باستان و توصیف رفاه و آسایش مردم در آن زمان به نوعی تضاد با شرایط دوره قاجار را به صورتی انتقادی به نمایش می‌گذاشتند (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۶۶-۱۶۷).

البته این ناسیونالیسم باستان‌گرا در نگاه طرفداران آن، غیر از موارد اندکی از قبیل فتحعلی‌خان آخوندزاده، ضد دین (دین اسلام) نبود. بسیاری از طرفداران این دیدگاه تضادی میان مسلمان بودن و گذشته باستانی نمی‌دیدند. برای نمونه، یغمای جندقی مرثیه‌سرا بوده و ملک الشعرا بهار ضمن ستایش ایران باستان ضمن تفکیک بین اسلام و اعراب، از ستایشگران دین اسلام به شمار می‌آید: گرچه عرب زد چون حرامی به ما/ داد یکی دین گرامی به ما (همان: ۱۶۵)

افزودنی است که این نگاه باستان‌گرا از جهات گوناگون مورد نقد قرار گرفته است. در مقابل بعضی از روشنفکرانی که نقش دین در هویت انسان ایرانی را به کلی نادیده گرفته‌اند، نظرگاه‌های متضادی نیز وجود دارد. یکی از مهم‌ترین این نظرگاه‌های نقادانه را پژوهشگرانی مطرح کرده‌اند که به طور مشخص بر تأثیرات دین اسلام و سپس مذهب تشیع بر هویت ایرانی واقف بوده و آن را نادیده نگرفته‌اند و نظرگاه آنان را می‌توان دین‌محور نامید. برای نمونه، یکی از پژوهشگران تاریخ اسلام در ایران بر اولویت نقش دین در میان سایر مؤلفه‌ها تأکید کرده است. از نظر او «اسلام برای ایران و ایرانی، در حکم غذای مطبوعی بوده که به حلق گرسنه‌ای فرو رود، یا آب گوارایی که به کام تشنه‌ای ریخته شود. طبیعت ایرانی به‌خصوص با شرایط زمانی و مکانی و اجتماعی قبل از اسلام، این خوراک مطبوع را به خود جذب کرده و از آن نیرو و حیات گرفته است و نیرو و حیات خود را صرف خدمت به آن کرده است» (مطهری، ۱۳۷۲: ۴۴۹).

این پژوهشگر درباره ملی‌گرایی در دوره مشروطه نیز چنین می‌نویسد: «پیدا شدن و تولد ناسیونالیسم ملت‌ها کاملاً مصادف با زمانی بوده است که توده مردمی یک احساس درد یا خلأ عمومی و مشترک دارند و در ایران ناسیونالیسم یا احساس جمعی ملیت زمانی متولد شد که نهضت تحریم تنباکو به راه افتاد؛ یعنی، آن زمانی که جماعتی از مردم ایران احساس درد استعمار کردند. پس می‌توان گفت: احساس ملیت یا وجدان جمعی در میان مردم زمانی متولد می‌شود که درد و طلب مشترکی در آن جمع به وجود آید» (همان: ۳۳). او از این طریق بر نقش جنبش‌های دینی در هویت ملی در دوران مدرن صحنه می‌گذارد.

یکی دیگر از پژوهشگران معاصر که بر نقش اصلی دین در شکل‌گیری هویت ملی ایرانی تأکید می‌کند، در یک بررسی فراگیر تاریخی از آغاز اسلام تا دوره مشروطه، عوامل و مقدمات درک مفهوم ملیت را چنین می‌داند: «تحولات نهاد خلافت، سیر اندیشه سیاسی، روابط نهادهای مختلف اجتماعی مانند علما و قضات با دستگاه‌های حکومتی، اجتماعی شدن تصوف و انطباق آن با شریعت» (فتح‌الهی، ۱۳۹۱: ۱۰۶). البته این پژوهشگر، در نتیجه‌گیری نهایی خود، ورای عوامل یاد شده، عامل اصلی در تحولات سیاسی و اجتماعی را چنین توضیح می‌دهد: «حقیقت دین مبین اسلام، وجود ثقل اکبر؛ یعنی قرآن کریم، در میان مسلمانان و حضور شخصیت الهی پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام و خصوصاً هدایت قدسی امام زمان (ع) را از پس پرده غیبت، به وضوح در این تحولات می‌توان مشاهده کرد» (همان: ۱۰۶).

یکی دیگر از پژوهشگران جدید (این بار از گفتمان روشنفکری) نیز بر نقش دین صحنه می‌گذارد. او با تأکید بر تبدیل شدن جنبش ملی (نهضت تنباکو) به ناسیونالیسم دینی در اواخر سده نوزدهم میلادی در ایران با تأیید نظر لرد کرزن از او نقل می‌کند: «در حقیقت، ایران، از بالاترین تا پایین‌ترین سطح، کاملاً به غرب وابسته است. شاید همین امر سرمنشأ نبرد پر شور و متعصبانه وی بر ضد تأثیری باشد که نشانه‌های بیرونی آن را بر چهره دارد اما در ژرفای وجود خود از آن متنفر است» (کرزن، ۱۹۶۶: ۵۶۰ به نقل از انتخابی، ۱۳۹۵: ۴۶). این پژوهشگر همچنین درباره اهمیت دین در جنبش‌های ملی در دوره مورد نظر ما می‌نویسد: «طبقه متوسط، برای واکنش در برابر رخنه پر قدرت اقتصاد اروپایی که تجارت و صنعت داخلی را نابود می‌کرد، به مخالفت با سیاست اعطای امتیاز به خارجی‌ان برخاست (جنبش معروف

علیه انحصار تنباکو در ۱۸۹۱-۱۸۹۰). از آنجاکه اسلام در ذهن و زندگی مردم کشور ریشه داشت، روشنفکران غیردینی به منظور پایان دادن به استبداد، خواستار همکاری تجار و علما بودند» (همان: ۴۶).

۵. مبانی نظری تحقیق

در این پژوهش، از میان روایت‌های گوناگون مربوط به هویت ملی ایرانی، روایت تاریخی نگر، که در بخش پیشینه به آن اشاره شد، به‌عنوان رویکرد نظری انتخاب شده است، زیرا در این رویکرد، ضمن توجه به ویژگی‌های مدرن هویت ملی ایرانی، تأثیرات گذشته پیشامدرن ایران و هویت ایرانی بر این عنصر مدرن در کانون توجه قرار می‌گیرد. تعریف ما از هویت ملی نیز تعریفی است که اسمیت به دست داده: «بازتولید و بازتفسیر دائمی الگوی ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، اسطوره‌ها و سنت‌هایی که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهند و تشخیص هویت افراد با آن الگو و میراث و عناصر فرهنگی‌اش» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۰-۲۹).

در میان عناصر مشترک تشکیل‌دهنده هویت ملی، عامل «دیگری» اهمیت ویژه‌ای دارد و نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در هویت‌سازی بازی می‌کند. بر اساس رویکرد فردریک باث، گروه‌ها تمایل ندارند که با استفاده از ویژگی خودشان خود را تعریف نمایند، بلکه تمایل به این دارند که این تعریف از طریق نفی یعنی مقایسه خود با «بیگانگان» انجام پذیرد» (آرمسترانگ، ۱۹۸۲: ۵ به نقل از زرگر و آریانفر، ۱۳۸۹: ۳۴). مفهوم دیگری که در تحلیل مفهوم هویت ملی نقش دارد، همان سازوکار غیرسازی و تخصم است. این مفهوم در رویکردهای تحلیل گفتمانی امری جاافتاده به شمار می‌آید، بدین‌گونه که گفتمان در رابطه با امر بیرونی یا گفتمان دیگری ساخته می‌شود و نقش دیگری یا غیر در صورت‌بندی‌های گفتمانی به رسمیت شناخته شده است (برای نمونه بنگرید به یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲).

۶. روش‌شناسی

در این پژوهش، با روش تحلیل محتوای جهت‌دار، عمدتاً بر اساس رویکرد تاریخی تلفیقی در نظریه‌های مربوط به هویت ملی، رمان شمس و طغرا، از محمد باقر خسروی، جلد اول، با عنوان شمس و طغرا، ۱۲۸۸ش؛ جلد دوم، با عنوان ماری ونیزی، ۱۲۸۹ش؛ جلد سوم، با عنوان طغرا و همای، ۱۲۸۹ش را در کانون بررسی قرار می‌دهیم.

۷. پرسش‌های تحقیق

بر اساس هدف و مسئله پژوهش کوشش ما در این مقاله بر پاسخ دادن به دو پرسش اساسی، بر اساس رویکرد نظری و روش‌شناسی انتخاب شده متمرکز شده است: ۱. مؤلفه‌های هویت ملی بازنمایی شده در رمان تاریخی شمس و طغرا کدامند؟ ۲. نقش مؤلفه‌های مربوط به دین، در مقایسه با مؤلفه‌های دیگر، به چه میزان است؟

۸. معرفی رمان شمس و طغرا

محمد باقر میرزا خسروی در ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ به دنیا آمد و در ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ درگذشت (خسروی، ۱۳۴۳الف: مقدمه). وی فرزند محمدعلی میرزا دولت‌شاه فرزند ارشد فتحعلی‌شاه قاجار است و رمان سه جلدی شمس و طغرا را در سال‌های پس از انقلاب مشروطه نوشت. او نگارش جلد اول را با همین عنوان شمس و طغرا در ۲۳ شوال ۱۳۲۷ ق، جلد دوم را با عنوان ماری ونیزی. در ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ ق، و جلد سوم را با عنوان طغرا و همای در همان سال ۱۳۲۸ ق به پایان رساند. هر سه جلد در سال ۱۳۲۸ ق به کوشش معتضالدوله کرمانشاهی در چاپخانه شرافت احمدی منتشر شد (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ج ۲/ ۲۴۱-۲۴۰).

۹. خلاصه رمان شمس و طغرا

جلد نخست: شمس و طغرا: زمان رویداد در این رمان دوره بیست و چهار ساله حکومت سلسله سلغریان و زمان پادشاهی آتش خاتون دختر اتابک سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی اتابک فارس را در بر می‌گیرد. مکان رویداد نیز ایالت فارس است. قهرمان داستان شمس‌الدین یکی از شاهزادگان ایرانی است که ماجرای عشق او به طغرا دختر یکی از امرای مغول موضوع جلد نخست یعنی شمس و طغرا است. در اردیبهشت ۶۶۷، خواجه شمس‌الدین از خاندان دیلمیان همراه با پدرش برای استقبال از امیر جدید فارس، آتش خاتون، به شیراز می‌آید. مقارن ورود او، بازار شیراز آتش می‌گیرد و آتش به خانه‌های اطراف سرایت می‌کند. خانه التاجو بهادر از سرکردگان مغول نیز آتش می‌گیرد و دخترش طغرا و دایه او در خانه گرفتار شده‌اند. کسی جرأت ورود به خانه ندارد. شمس طغرا و دایه‌اش را نجات می‌دهد و ماجرای عشق او آغاز می‌شود. اگرچه خانواده الجاتو اسلام آورده‌اند اما مانع و گره اصلی قانونی است که ازدواج دختران مغول با مردان ایرانی را بدون فرمان حکمران بزرگ مغول ممنوع کرده است. از آن‌جاکه هر دو دلداره مسلمان هستند تصمیم می‌گیرند به صورت پنهانی صیغه عقد را جاری سازند تا محرم یکدیگر شوند. این کار را شیخ اجل سعدی برایشان انجام می‌دهد. شمس با مشورت طغرا تصمیم می‌گیرد با امیرالامرا، آباقاخان، دیدار کند و مجوز ازدواج را از او بگیرد. در این حین الجاتو فوت می‌کند و در وصیت‌نامه خود، طغرا را به شمس می‌سپارد.

گره دیگر عشق آباقاخان به طغراست که در این هنگام عازم جنگ حلب می‌شود و طغرا و مادرش را نیز به همراه خود می‌برد. سلطان پیروز می‌شوند و شمس که فرمانده سپاه فارس و عراق است شام را فتح می‌کند و پس از آن به سپاه مصر می‌پیوندد. شمس طغرا را به مصر می‌فرستد و از بندر یافا عازم اسکندریه می‌شود. کشتی‌های فرنگیان به آن‌ها حمله می‌کنند. او را اسیر می‌کنند و به آتن می‌برند. سلطان باخبر می‌شود و به خواست طغرا، شمس را نجات می‌دهد و او را به اسکندریه می‌آورد. گره دیگر اینکه پسر پادشاه به طغرا دل می‌بندد اما شمس با نشان دادن عقدنامه او را از ازدواج با طغرا منصرف می‌سازد. بدین قرار، شمس و طغرا با هدایایی از جمله کنیزی زیبا و دختری مسیحی به نام ماری ونیزی که اسلام آورده و پنهانی به شمس دل بسته است، عازم ایران می‌شوند.

جلد دوم: ماری ونیزی: در این جلد، گره اصلی جلد نخست با ازدواج شمس و طغرا در شیراز باز می‌شود. پدر شمس با مادر طغرا و ماری نیز با امیر شبانکاره ازدواج می‌کند. اما ماری به عشق خود به شمس نزد امیر شبانکاره اعتراف می‌کند و او نیز قول می‌دهد که ارتباطی نداشته باشند و اگر شمس نیز به این موضوع علاقه نشان داد او را طلاق دهد. با افشا شدن عشق ماری به شمس و بیماری سخت او به این خاطر، با پافشاری طغرا، ماری به عقد شمس درمی‌آید و زندگی سه نفری خود را آغاز می‌کنند. این زندگی مشترک به سه نفر محدود نمی‌شود و آتش خاتون سی‌ساله نیز طی ماجراهایی به عقد شمس در می‌آید.

طغرا و ماری باردار می‌شوند اما طغرا در شب وضع حمل بر اثر زلزله فوت می‌کند و شمس و ماری عزادار می‌شوند. ماری فرزندی زیبا به نام طغرل به دنیا می‌آورد و زندگی مشترکشان رونق می‌گیرد. طی سال‌ها زندگی مشترک، شمس و ماری صاحب سه فرزند می‌شوند. جلد دوم در این جا پایان می‌یابد.

جلد سوم: طغرل و همای: در این جلد زندگی طغرل و ماجرای عشق او به همای، دختر پیشکار آتش خاتون، روایت می‌شود. طغرل و همای که همبازی دوران کودکی بوده‌اند پس از چند سال دوری از هم، وقت دیدار به هم دل می‌بازند. در این میان، آباقاخان، سلطان مغول، فوت می‌کند و ارغون‌خان جانشین او می‌شود. ارغون‌خان حکومت فارس را به سیدعمادالدین می‌دهد و آتش خاتون را به اردو فرا می‌خواند. آتش خاتون در رفتن به اردو تأخیر می‌کند و نقشه قتل سید عمادالدین را می‌کشد و در این راه موفق می‌شود. بر اثر این رویداد به اردو فراخوانده می‌شود. به همراه شمس به آن جا می‌رود و پس از پرداخت خون‌بهای سنگین دق مرگ می‌شود.

رابطه طغرل و همای همچنان پابرجاست و پس از مدتی با هم ازدواج می‌کنند. محمد برادر همای نیز با فردوس، خواهر طغرل، ازدواج می‌کند. محمد در شب زفاف می‌میرد. پس از چهل روز، شمس و ماری زندگانی خود را به طغرل و همای می‌سپارند و همراه با فردوس به سفر حج و عتبات می‌روند. در مدینه، فردوس، به طور اتفاقی، با شاهزاده‌ای مصری آشنا

می‌شود و با او ازدواج می‌کند. رمان با صحنه دیدار شمس و شیخ سعدی، که در بستر بیماری است و با مرگ شیخ پایان می‌یابد.

۱۰. تحلیل: گزاره‌های مربوط به پیوند دین و هویت ملی در رمان شمس و طغرا

در این بخش، طبق چهارچوب مفهومی ارائه شده و روش اعلام شده، بررسی رمان تاریخی سه جلدی شمس و طغرا می‌پردازیم.

متن: در فصل اول، «مقدمات لازمه»، نویسنده، به جای راوی، توضیحاتی می‌دهد که می‌توان آن را پیشگویی رمان به شمار آورد. رمان با این جمله‌ها آغاز می‌شود: «شیراز شهری است اسلامی کرسی مملکت فارس که در سال هفتاد و چهار گذشته از هجرت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله محمد ابن یوسف ثقفی برادر حجاج معروف والی عراق که از جانب برادر امارت فارس داشت در نه فرسخی شهر استخر پایتخت فارس آنجا را بنا نمود [...] و پس از آنکه در هر یک از ممالک اسلام امیری دم از استبداد و استقلال بزد چندین طبقه سلاطین و حکمرانان در شیراز بر مسند فرمانروائی و پادشاهی نشستند که گاه مستقل بوده‌اند و گاه در فرمان شاهنشاهان بزرگ ایران. یک سلسله مشهور از سلاطین فارس اتابکان ساغری بوده‌اند از نژاد سلغر (به ضم سین و غین معجمه)» (خسروی، ۱۳۴۳ الف: ۲۲).

تحلیل: چنانکه می‌بینیم، به جز یک بار که از اصطلاح شاهنشاهان بزرگ ایران نام برده شده، در نگاه راوی، شیراز شهری اسلامی و از ممالک اسلام است و مؤسس آن هم حاکمی اسلامی بوده است. در این نمونه، از کشور ایران به عنوان واحدی مستقل، نیز یاد شده است.

متن: «هلاکو خان مغول مشهور به ایلخانی شاهنشاه ایران این خواتون [آبش خاتون] را [...] از بهر پسر خود منکو تیمور اغل ازدواج کرده بود [...] آبش خواتون را لقب بیکی داده به شیراز فرستاد» (همان: ۲۳).

تحلیل: این جا از ایران نام برده می‌شود.

متن: «چون اتابک ابوبکر بن سعدین زنگی که دره‌التاج و واسطه‌العقد این سلاطین است پادشاهی بود عاقل و دانشمند و دوراندیش، از آن پس که دید از تطاول سپاه خونخوار مغول و قهر و غلبه چنگیزخان چه شکست‌ها به پادشاهان و فرمانروایان ممالک اسلام رسید و چگونه شهرهای بزرگ آباد ایران و توران خراب و اهلش گرفتار قتل عام گردیدند مانند بلخ و بخارا و هرات و مرو و نیشابور و خوارزم و ری و همدان و تبریز و بغداد و دارالخلافه» (همان: ۲۳).

تحلیل: ایران بخشی از ممالک اسلام است و نام شهرهای آن در کنار بغداد و دارالخلافه آمده است.

متن: «ترتیب و قانون اتابکان از میان رفته و کار امر به معروف و نهی از منکر که در زمان اتابک ابوبکر بن سعد رواجی تمام داشت سستی گرفته هرج و مرج عجیبی آشکار گشته» (همان: ۲۴).

تحلیل: دلیل هرج و مرج در شیراز سست شدن امر به معروف و نهی از منکر ذکر شده که مؤلفه‌ای اسلامی است.

متن: «گفت حالا علت نیامدن را بفرمایید. آن پسر (شمس‌الدین) به اطراف خود نظری کرده آهسته گفت راستی نیامدم که چشمم به جمال این مغولان وحشی مخربین بلاد و دشمنان دین اسلام و اسلامیان نیفتد. به خدا راضیم بمیرم و به این کافرای بی‌انصاف شترچران بیابانگرد تعظیم نکنم. کاکا لب گزیده گفت آهسته‌تر آهسته‌تر عزیزم. این غیرت و درد دینی که شما ظاهر می‌سازید...» (همان: ۲۸ - ۲۹).

تحلیل: کاربست بلاد اسلام به جای کشور ایران؛ دشمن و دیگری این بلاد هم مغولان وحشی هستند.

متن: «شمس‌الدین گفت: چنین است آنچه دیده و شنیده‌ایم. هر سلسله از سلاطین ابتدای امرشان از این قبیل مردم تشکیل یافته، در این حرفی ندارم اما می‌گویم که برای مردم مسلمان مردن بهتر که در تحت اطاعت کافری درآید و تعظیم به دشمن دین کند. کاکا آهی کشیده گفت بلی ای فرزند چنین است. اگر مسلمان بودیم و درد مسلمانی داشتیم و به شرایط اسلام رفتار کرده بودیم هرگز اسیر کفار نمی‌شدیم و بت‌پرستان را خداوند بر ما مسلط نمی‌کرد [...] مگر نه خداوند فرموده "ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیر" اما بانفسهم" خداوند پیغمبری بر ما فرستاد با دینی و قانونی که بایستی احکام آن را به شمشیر رواج دهیم و به ما وعده داد که اگر به رأی این پیامبر رفتار کنید و برای ترویج دین

او شمشیر زنید تمام سلاطین روی زمین را مقهور شما کرده همه قاهره را مغلوب و زیردست شما می‌کنم. تا چنان کردیم و به طریق عدل و مساوات و برادری قدمی زدیم و هم خود را نصرت دین و جهاد در راه خدا قرار داده بودیم تمام آن وعده‌ها صدق شد [...] حب جاه و مال و منصب بر حب خدا و دین غالب آمد [...] خلفاء و رؤساء مسلمین میل به دنیا کردند و ممالک اسلام و مسلمانان را مرتع عیش و میدان لهو و لعب و آلت کامرانی خویش قرار داده [...] خداوند نیز نصرت خود از ما بگرفت [...] بر حسب وعده‌ها که حضرت پیغمبر و ائمه دین ما داده بودند جنود ابلیس و خیل یاجوج (من کل حذب ینسلون) از بوادی بعیده روی به بلاد اسلام نهادند و تر و خشک را با هم بسوختند» (همان: ۳۰ - ۳۱).

تحلیل: ممالک اسلام و بلاد اسلام به جای کشور ایران، مسلمانان به جای هم‌وطنان و اینکه دوری از اسلام موجب حمله مغولان شده است.

متن: [سخن خرم، خدمتکار پدر شمس‌الدین، به شمس‌الدین که شمس‌الدین هم او را تأیید می‌کند]: «اگرچه سلاطین مغول کافرند اما بعد از شخص چنگیز که به سبب نادانی و غرور سلطان محمد خوارزمشاه پادشاه ایران با مسلمانان کینه‌ور شد و به هر جا رسید خراب نمود و قتل عام کرد دیگران از اولاد او آن بغض و کینه را با مسلمانان ندارند و مردم‌داری می‌کنند و وزراء خود را از مردم دانشمند دیندار اختیار کرده و زمام کار مملکت را به دست امراء بی‌دین خونخوار مغول نمی‌دهند. کار سپاه‌کشی با آن‌ها است و بس، از طرفی هم نور اسلام به دل‌های آن‌ها تافته و بعضی آن‌ها هدایت شده اسلام اختیار کردند. همین قدر که سلاطین آن‌ها نیز اسلام اختیار کنند دیگر سلطنت آن‌ها اسلامی است» (همان: ۳۵).

تحلیل: پادشاهان مغول اگر مسلمان شوند حکوت آنان اسلامی به شمار می‌آید.

متن: [خرم به شمس‌الدین...]: «من در آن فکر کرده و می‌کنم [...] و نیز راجع به وطن و اهل وطن ما که رشته خیر و شر و نفع و ضرر به هم پیوسته است و بر همه لازم است که در صلاح و فساد آن اندیشه کنیم. شب‌ها که بی‌خوابی به سرم می‌زد و در آن قصر قلعه‌موک [...] و در کنار آن خنب آتشکده فیروزآباد تنها نشستام به این‌گونه امور که راجع به سعادت و شقاوت وطن عزیز ماست اندیشه می‌کنم [...] پاسخ شمس‌الدین به خرم]: من اصلاً میل به ملاقات این قوم ندارم و اگر هزار نفر دستیار یکدل و یک‌جهت می‌داشتم هرگز اعتنایی با این شترچران‌ها نمی‌کردم [...] پاسخ خرم]: فرزند جان مگر این غیرت و درد دین را تنها شما دارید [؟] دیگر کسی درد دین و حب وطن ندارد [؟]» (خسروی، ۱۳۴۳ الف: ۳۵ - ۳۶).

تحلیل: کاربست نام وطن و اهل وطن و ارتباط دادن آن به گذشته پیش از اسلام: یاد وطن و گذشته آن در کنار آتشکده فیروزآباد؛ ذکر مغولان به عنوان دشمن و دیگری.

متن: [خرم به شمس‌الدین، درباره سعدی]: «پدرت را اعتقاد آن است که تا به حال کسی یافت نشده که بتواند در فارسی به این سلاست و لطافت و شیرینی سخن سراپد و پس از این هم نخواهد آمد و حال اینکه امروز در شیراز هزاران مردم ادیب و فاضل و سخن‌سرا موجود است» (همان: ۳۷).

تحلیل: زبان فارسی به عنوان عنصری با اهمیت.

متن: [طغرا به شمس] «گفت که شما که مرد هستید و همچو می‌دانم که صاحب مال و مکتب و عزت هم باشید و پدر و مادری دارید مهربان و می‌توانید به هزاران چیز خاطر خود را مشغول کنید و عمری به شادی و خرمی بگذرانید چرا خود را به من قیاس می‌کنید که دختری هستم عاجزه در خانه محبوس که جز رعایت حفظ ناموس و شرف و آداب دختری مغولان و معاشرت با زنان خودپسند بی‌تربیت آن قوم مشغله‌ای ندارم. تنها یک بی‌بی فردوسی است که مرا به تعلیم آداب و رسوم مسلمانی و درس قرآن و علوم مقدمات و مسائل دینی و تاریخ و قصص و حکایات و نوشتن خط و پاره‌ای صنایع که زنان را به کار آید مشغول می‌سازد [...] اگرچه مغولان چندان مقید به حجاب نیستند اما برای من که تازه به دین اسلام درآمده و پدرم بی‌بی فردوس را بر من گماشته تا مرا به آداب و قانون مسلمانی آموخته کند این زن

پارسای دانشمند تمام وقت خود را مصروف تربیت من دارد. حال اگر از در درآید و مرا چنین بی‌حجاب با شما ببیند چه خواهد گفت و چه تصور خواهد کرد» (همان: ۵۱).

تحلیل: مغولان در برابر مسلمانان. آداب و رسوم مسلمانی و درس قرآن و حجاب از مؤلفه‌های باهمیت به شمار می‌آید. در واقع، عنصر دین در صدر اهمیت است.

متن: [وقتی فردوس خبر سلامتی طغرا را به مادر طغرا، طمغا، می‌دهد، طمغا: «ای مادر اگر این سخن را برای تسلی خاطر من می‌گویی تو را به روح پاک پیغمبر (ص) قسم می‌دهم این دلسوزی را در حق من مکن [...] خواتون به سجده شکر افتاده» (همان: ۵۵).

تحلیل: شخصیت‌های مثبت مغولان آنانی هستند که مسلمانی اختیار کرده‌اند.

متن: معرفت به حال و نسب عاشق [شمس‌الدین، از زبان فردوس برای طغرا]: «فردوس گفت من بارها به شما گفتم که پدر من رئیس جماعت شبانکاره است (ف) که از نژاد ادریشیر بابکان هستند و هم از آن عهد یک نیمه از مملکت فارس در تصرف این‌ها بوده و آن‌ها را اسپهبدان فارس می‌خوانده‌اند و همیشه رؤسای آنها امارت داشته‌اند [...] مرا خواهری نیز بود جنت نام که به پدر این جوان، خواجه فخرالدین ابوالحسن، رئیس دیلمیان، شوهر کرده. این خواجه را نسب به سلاطین بزرگ دیلمی معروف به آل بویه می‌رسد که در دویست سال قبل در فارس بلکه در اغلب ممالک اسلامی پادشاهی بلکه شاهنشاهی داشته‌اند. خصوصاً جد اعلا این جوان، عضدالدوله که بغداد و شام و موصل و عراق و ری و فارس و کرمان و اهواز و خوزستان و غیره را در حیطة فرمان داشت [...] [پدر شمس‌الدین] «به خواستگاری خواهرم جنت فرستاد که مادرش از سادات محترم شیراز بود و مادر خواجه ابوالحسن نیز از آن سادات بود. پدرم اگرچه راضی به این وصلت نبود لیکن مادر و برادرانم به مناسبت قرابت با مادر خواجه ابوالحسن اصرار نمودند تا آن مواصل سر گرفت» (همان: ۶۰ - ۶۱).

تحلیل: اشاره به نسبتی که به ادریشیر بابکان، اسپهبدان فارس و پادشاهان آل بویه می‌رسد. نژاد و همچنین تاریخ پیش از اسلام اهمیت می‌یابد. اشاره به آل بویه نیز پادشاهی پس از اسلام و هویت ایرانی پس از اسلام را نیز با اهمیت می‌سازد. اصطلاح ممالک اسلام و نام بردن از شهرهای بغداد و شام و موصل و عراق و ری و فارس و کرمان و اهواز و خوزستان نیز نشان می‌دهد که میان هویت ایرانی و اسلامی هیچ تعارضی دیده نمی‌شود.

متن: [فردوس به شمس درباره طغرا و پدر او]: «پدرش هم بسیار غیور و عصمت‌پرست است به‌عکس دیگر مغول‌ها نمی‌گذارد با احدی آمد و شد و مجالست نماید [...] به جهت اینکه مغول‌ها رسم ندارند دختر به تاجیک بدهند بلکه ایلخانی هم غدغن کرده. در شیراز هم از مغول‌ها کسی که با او کفو باشد نیست (همان: ۶۸).

تحلیل: غیرت و عصمت‌پرستی پدر طغرا با اهمیت دیده شده است. دیگری مغول به ایرانی دختر نمی‌دهد اما نهایتاً این دین است که حتی چنین ممنوعیتی را می‌شکند.

متن: [وقتی در دربار حاکم فارس پدر طغرا از نجات دخترش به دست شمس‌الدین سپاس‌گزاری می‌کند، پاسخ شمس]: «تکلیف انسانیت و مسلمانی این است که چون یکی از نوع خود را در خطر ببیند در خلاصی او بکوشند» (همان: ۷۳).

تحلیل: اهمیت مؤلفه مسلمانی در کنار مؤلفه انسانی برای انجام دادن کارهای نیک.

متن: [سعیدی از شمس‌الدین می‌پرسد] «وجه تسمیه فیروزآباد وطن شما چه چیز است [؟] گفت شنیده‌ام فیروز پادشاه ساسانی آنجا را آباد کرده و قصری در آنجا به این اسم داشته. فرمود قبل از آن، ناحیه فیروزآباد و شهرش چه اسم داشته [؟] گفت: نمی‌دانم (ف). فرمود این ناحیه در زمان کیان بسیار آباد و شهری آنجا بوده سخت محکم از تناول بیگانگان محفوظ زیرا که آن جلگه و دشت در میان چهار کوه افتاده که مانند حصار آن را مصون دارند [...] اسکندر رومی که تمام بلاد ایران را بگشود مدتی معطل گردید و فتح آنجا میسرش نگردید [...] تا ادریشیر بابکان صاحب ممالک ایران گردید و حال آن بلوک را بشنید حکم کرد [...] آن قطعه را کوره ادریشیر نامیدند و اعراب ادریشیر خره‌اش خواندند

و گور را که اسم آن ناحیه بود معرب کرده جور گفتند [...] و در نزدیک آن شهر آتشکده بساخت از سنگ و گچ که سال‌های دراز معبد مجوس بود و آتش آن هیچ وقت خاموش نشد تا در شب ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت (ص) که از جای آن آتش آب بجوشید [...] پس از مدتی فیروز ساسانی نام آن محال را فیروزآباد نهاد ولیکن شهر را به همان قسم گور می‌گفتند تا زمان عضدالدوله جد خاندان شما [...] حکم کرد که آن شهر را به اسم محل فیروزآباد خوانند [...] و آن شهر به سبب انقلابات خراب شد» (همان: ۱۰۵ - ۱۰۷).

تحلیل: اشاره به ایران پیش اسلام و همچنین همزمانی «شب ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت (ص)» و آتشکده فیروزآباد. در واقع، در این جا تضادی میان هویت ایرانی پیش از اسلام و پس از اسلام دیده نمی‌شود. [سعدی به پدر شمس‌الدین درباره عشق او] «آن قدر به من اطمینان داده که پای خلاف شرع و تزییع شرف و ناموس در میان نیست» (همان: ۱۱۷).

تحلیل: اهمیت فراوان شعایر اسلام و تأکید بر تأثیر آن‌ها بر رفتار شخصیت‌های داستانی. متن: [گفت‌وگوی پدر شمس و سعدی] «بر من محقق شد که پسر شما گرفتار یکی از مغولان است. خواجه یکه‌ای خورده گفت هان حالا فهمیدم به دختر الجاتو بهادر عشق پیدا کرده [...] پدر شمس: [به خدا اگر راضی باشند دارایی خود را می‌دهم برای این وصلت زیرا که کفو کریم است الجاتو هم مردی است نیک فطرت. البته به خاطر دارید که (ف) در زمان عصیان سلجوق‌شاه چگونه شیراز را از قتل و غارت مغول‌ها حفظ کرد [...] شیخ فرمود الجاتو بسیار آدم خوبی است. در مسلمانان هم بسیار باصدق و ثابت‌قدم است. [سعدی: پس از رسیدن اجازه ایلخانی راضی کردن الجاتو کاری است سهل زیرا که مسلمان است و دیگر قیدی به رسومات مغولان ندارد» (همان: ۱۲۰ - ۱۲۸).

تحلیل: دو مؤلفه ایران دوستی و خدمت به ایران و مسلمانی از ویژگی‌های مثبت الجاتو به شمار می‌آید. متن: «شمس برخاسته وضوئی ساخته و به زیارت بقعه شاه چراغ رفتند. پس از زیارت آن قبر مطهر نمازی خوانده بیرون آمده در یکی از صفه‌های صحن نشسته به تماشای آمد و شد مردم مشغول شدند. شمس پرسید که امامزاده محترم چگونه به شیراز آمده و در این جا مدفون شده و این صحن و بقعه را که بنا کرده [؟] خرم گفت آنچه من از ثقات علماء انساب و رجال شنیده‌ام این است که این جانب را نام مبارک (ف) امیر احمد است و در پسران حضرت امام هفتم ما پس از حضرت امام هفتم ما پس از حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام از همه برادران بزرگ‌تر بود و پس از شهادت پدر بزرگوار و هجرت برادر تاجدارش امام رضا به طوس، این جانب نیز از مدینه هجرت فرموده از راه اهواز به شیراز آمده که به خراسان رود و در این شهر بدرود زندگانی فرمود و مدفون گشت اما قبرش مطموس گشته به کس معلوم نبود تا در زمان اتابک بزرگ ابوبکر بن سعد امیر مقرب‌الدین مسعود پسر بدرالدین که از خواص دربار اتابک بود بنای عمارتی نهاد و شالوده آن را که فرو می‌بردند قبری ظاهر آمد و جسدی با سلامتی اندام و تمامی اعضاء در آن یافتند که خاتمی در انگشت داشت. نقش العزله احمد بن موسی بود. چون این خبر را به اتابک ابوبکر بردند امر فرمود که این بنای عالی را که قمه‌ش به کمره قمر رسیده بر آن قبر پاک بنهادند و زیارتگاه دوست و دشمن گشت. شمس گفت بابا [منظور خرم است] چگونه از زمان وفات این امامزاده بزرگوار تا زمان اتابک ابوبکر که متجاوز از پانصد سال بگذشته جسد مطهرش نیوسیده و با انگشت انگشت باقی بوده [؟] گفت ای فرزند ارواح مقربان درگاه خدا را در اجساد پاک آن‌ها این اثر است که آن را از پوسیدن حفظ می‌کند» (خسروی، ۱۳۴۳ الف: ۱۳۵ - ۱۳۶).

تحلیل: شمس، شخصیت اصلی رمان، به زیارت حرم شاه‌چراغ از فرزندان امام هفتم شیعیان می‌رود. یادکرد نیک از ایشان و امامان شیعه و به کار بردن ضمیر ما پس از امام هفتم نشان می‌دهد که از نظر راوی شخصیت اصلی اهل تشیع است. در این بخش رمان به مذهب قهرمان اصلی اشاره شده و همچنین به رسم زیارت.

متن: [وقتی در صحن حرم با پهلوان محمد دیدار می‌کنند] «شمس گفت کاش ما با این پهلوان غیرتمند آشنا می‌شدیم. دور نیست خیلی به کار ما بخورد. گفت حسن کار این است که مذهب شیعه هم دارد. شمس گفت پس واجب شد دوستی ما که هم‌مذهب نیز هستیم اما فتح باب آشنائی با شماست» (همان: ۱۳۶).

تحلیل: اهمیت مذهب شیعه در رفتار شخصیت‌های مثبت رمان.

متن: [گفت‌وگوی شمس و پهلوان] «پهلوان پرسید برادر شما کجا این جا کجا به چه خیال به شیراز آمده‌اید [؟] گفت در خدمت خواجه فخرالدین و پسرش شمس‌الدین آمده‌ام. پهلوان گفت یقین برای استقبال این مغولک. خرم خندید و گفت بلی پهلوان چاره چیست [؟] باید دنیا را به هر قسم پیش می‌رود گذرانید. گفت چنین است برادر که می‌خواهند دارای همه چیز باشند ناچارند از همه کس تملق بگویند. فرقی ندارد هر کس می‌خواهد باشد کافر یا مسلمان شیعه یا سنی. خرم گفت لیکن خواجه ما هم تا به این درجه هم پابند این قیود نیست» (همان: ۱۳۷).

تحلیل: عدم تمایز میان مسلمان و شیعه و کافر به عنوان رفتاری منفی در نگاه یکی از شخصیت‌های مثبت رمان.
متن: [آشنایی شمس‌الدین و پهلوان] «شمس فوراً برخاسته و دست پهلوان را به دست گرفته گفت پهلوان راست شما امروز در غیرت و انسانیت شخص اول شیراز هستید [...] صحبت از مغول‌ها به میان آمد که با مردم به طور خوشی رفتار ندارند. پهلوان گفت به نظرم می‌آید باز یک دست و پنجه‌ای با آن‌ها نرم کنیم. دیروز خدمت امیر کلیچه بودم. از بی‌اعتنائی انکیانو نسبت به اتابک آبش خواتون دلتنگی می‌کرد. گفتم این بلائی است که خودتان به سر خود آورده‌اید. رعیت را اسیر این‌ها کردید اتابک اشاره بفرماید ریشه آن‌ها را می‌کنیم [...] من تنها هستم که گاهی سد راه مغول‌ها می‌شوم همه با من دشمن شده به خونم تشنه هستند اما تا خدا نخواهد کاری نمی‌توانند کرد. من [شمس] گفتم همین قدر بدانید که ما کسبه و جوان‌های شیراز که پروردگان نعمت اتابکانیم از هیچ چیز پروا نداریم» (همان: ۱۳۹ - ۱۴۰).

تحلیل: تأکید بر مغولان به عنوان دیگری و دشمن.

متن: [کلیچه] «پس برخاسته رفت به سرای اتابک و به حضور ملکه بار طلب کرد. او را به حضور بردند. آبش پرسید این وقت کجا بودید و چه واقع شده این جا آمده‌اید [؟] گفت پسری تازه در این شهر پیدا شده و مرتکب چندین خلاف گردیده مکرر از او شکایت کرده‌اند. فرستاده بودم او را بیاورند که قدری ضربه بزنم. فراش را زده و به خانه الجاتو پنهانده شده. او را به دست نداده‌اند بلکه قدری هم بدو زشت گفته‌اند. پرسید این پسر کجائی و چه کاره است و خلافت چه بوده است [؟] جواب داد: از دیلمیان است که استخوان پوسیده دویست و پنجاه ساله اجداد خود را به کمر زده و به آن مغرور شده به آرزوی سلطنت فارس می‌خواهند خود را به مغولان بسته داریم به فکر فتنه و آشوبند نه احترامی از پادشاه منظور دارند نه اعتنائی به مصالح امور او. داریم مردم را تحریک به خودسری می‌کنند. آبش گفت از دیلمیان کسی نمانده که در چنین خیال‌ها باشد. یک نفر خواجه ابوالحسن است که سال‌ها او را دیده و آزموده‌ایم هرگز دخیل این‌گونه امور نبوده [...] اگر با مغولان مماشاتی می‌کند و به آن‌ها تقریبی می‌جوید مانند همه کس برای حفظ ملک و علاقه خود است. گفت بلی، یک وقتی خود را بدین گونه معرفی کرده بود. آبی نمی‌دید شنا نمی‌کرد. حال می‌بینید مغولان در این ملک قوتی یافته و اختیار کلیه کارها را به دست خود گرفته و می‌گویند این اتابک دست‌نشانده ماست. هر وقت ببینیم ذره‌ای مخالف میل ما رفتار می‌کند او را خلع و دیگری را به جایش نصب می‌کنیم و هستند کسانی که پادشاهی فارس ارث آن‌ها است. این نجیب پوسیده‌ها هم به خیال افتاده به آن‌ها چسبیده‌اند و حسن خدمت به خرج می‌دهند که شاید به تقویت آن‌ها به امارت پارس رسند» (همان: ۱۶۵ - ۱۶۶).

تحلیل: تفکیک میان اتابکان (مثبت) و مغولان (دیگری دشمن) و همچنین اشاره به دیلمیان به عنوان گذشته تاریخی حکومت پارس. افزودنی است که چون دیلمیان مسلمان بوده‌اند در این جا نیز تضادی میان هویت اسلامی و ایرانی دیده نمی‌شود.

متن: [الجاتو به شمس] «نه پسری دارم نه برادری منحصر است به یک خواجه پوسیده و چند نوکر بی‌معرفت سوار مغول هم که با آن‌ها است بیشتر اسباب خطر خواهد بود زیرا هر جا برسند به عادت زشتی که دارند به مال مردم دست‌اندازی کرده آخر شری به پا می‌کنند» (همان: ۲۱۸ - ۲۱۹).

تحلیل: مغولان به عنوان دیگری دشمن

متن: [توصیف آثار باستانی در استخر از زبان شمس برای طغرا] «در زمانی که فارس آبادترین ممالک روی زمین بوده و پادشاهانش قوی‌تر و با مکتب‌ترین پادشاهان جهان مردمش دارای انواع علوم و صنایع بودند که حالا کسی از آن علوم و صنایع خبر ندارد خاصه در علم هندسه و حجاری و جراثقال و نقاشی [...] در تمام تواریخ نوشته‌اند که این شهر استخر بزرگ‌ترین شهرهای ایران و توران بود در زمان سلاطین کیان آن را (ف) شهر صدروازه می‌نامیده‌اند [...] و این تخت و امارات که [به] تخت جمشید و خانه جمشید مشهور است دارالسلطنه این شهر بوده سلاطین فارس این جا منزل داشته‌اند [...] در زمان داراب دوم که آخرین سلاطین کیان است اسکندر یونانی به ایران لشکر کشید و همه‌جا فتح با او بود و شهرها را مسخر می‌کرد و خرابی نمی‌کردند تا رسیدند به این شهر پایتخت (ج) جمعی از اسرای روم و یونان که از قدیم به این شهر آورده بودند و جمع کثیری بودند از شهر بیرون رفته در سر راه او صف کشیدند و هر یک به دردی گرفتار بودند. یکی کور بود یکی دست نداشت یکی پایش قطع شده بود یکی گوشش را بریده بودند. اسکندر چون اهل مملکت خود را به آن حال دید به گریه افتاد و حکم کرد که یونانیان این شهر را غارت کنند. چندین روز سپاه یونان به غارت مشغول بودند آن قدر سیم و زر و جواهر و اشیاء قیمتی غارت شد که از حساب آن عاجز ماندند و نوشته‌اند که چون به زنی می‌رسیدند که دست‌بند زر در دست داشت مجالش نمی‌دادند که آن را از خود برآورد و دو دست او را می‌بریدند و دست برنج را می‌بردند اما به ارگ سلطنتی دست نزدند و اسکندر به این جا ورود کرد و به شکرانه آن فتح جشنی عظیم در این امارات برپا کرد. چند شب و روز خود و ارکان دولت و سران سپاهش به عیش و نوش مشغول بودند. یک شب طائیس خواننده یونانی بعضی اشعار که خبر از لشکرکشی‌های ایرانیان به یونان و قتل و غارت آن سامان می‌داد بخواند. اسکندر و رومیان را غیرت به جوش آمد و آتش خشم آن‌ها مشتعل شد. طائیس گفت برخیزید تا این عمارتی را که روی زمین را خراب کرده‌اند تا آن آباد شده آتش زنیم اول من آتش می‌زنم که در تواریخ بنویسند که یک زن خواننده یونانی عمارات هزارساله سلاطین ایران را آتش زد. پس مشعلی برداشته عمارتی را آتش زد. اسکندر و سردارانش نیز در عالم مستی هر یک مشعلی را برداشته عمارتی را سوختند. فردا صبح تمام سقف‌ها و درها و پرده‌ها و فرش‌ها و آنچه از چوب و پارچه بود سوخته بود فقط همین سنگ‌های دیوارها و درها باقی مانده اسکندر سوخته بود. فقط همین سنگ‌های دیوارها و درها باقی مانده (ظاهراً در نقل سخن اشتباهی رخ داده است). اسکندر چون از آن مستی به هوش آمد به قدری از آن کار زشت پشیمان و غضبناک شد که تا چند روز با کسی تکلم نمی‌کرد» (همان: ۲۴۶ - ۲۴۸).

تحلیل: ارائه تصویری مثبت از ایران پیش اسلام و پادشاهان کیانی و نکوهش حمله اسکندر مقدونی در حمله به ایران و آتش زدن تخت جمشید: گذشته مشترک و حافظه قومی.

متن: [شمس‌الدین دستور گرفته با سواران دیلمی و آنچه از مردم عراق و فارس هستند با سپهسالار مصر که به قصد تسخیر دمشق علیه مغولان قیام کرده است برود] «شمس‌الدین همان روز که مأموریت خود را شنید رفت به منزل احمد نیال رئیس مصریان که در شهر مشغول تدارک رفتن بود و خلوت کرده گفت ای برادر شما مسلمانید لیکن ما اسیر این قوم خدا نشناس شده‌ایم. پادشاهی که بتواند با این‌ها پنجه بیفکند در تمام ممالک اسلامی باقی نمانده جز سلطان مصر که حمد خدا را پادشاهی است با قدرت و غیرت دین و مجاهد فی سبیل الله و تا به حال مغلوب این قوم نشده بلکه در جنگ بر این‌ها غالب آمده و بر هر مسلمان لازم است که اگر بتواند خود را به زیر سایه لوی او کشیده در رکاب او با این کفار جهاد نماید. به ما امر شده به اتفاق ایلکان بهادر به دمشق آمده با سپاه اسلام جنگ کنیم. تو خود می‌دانی که این مغول‌های خون‌آشام تا تمام کشته نشوند یا به عدد هر یک از یکی نکشند از میدان رو بر نمی‌تابند. من خیال دارم یک خدمتی به پادشاه اسلام بنمایم که کفاره گناهان من در خدمتی که به این کفار کرده‌ام بشود. نمی‌دانم پادشاه خدمت من از این سلطان بزرگ عاید من خواهد شد و ضمانت می‌کنید یا نه. احمد گفت آن خدمتی که خیال دارید بکنید بفرمایید ببینم من می‌توانم ضامن پادشاه آن بشوم یا نه. گفت خیال دارم در روز جنگ سپاهی را که تابع من هستند برداشته به سپاه شما ملحق شوم و به اتفاق شما با مغول‌ها در آوریزم و خون آن‌ها را به خاک ریزم. آیا پس

از فتح، سلطان از ما نگهداری می‌کند که در خدمت او بمانیم و هر کس بخواهد به سر خانه خود رود او را خرج داده مرخص می‌نماید یا نه؟] گفت ای برادر اگر شما چنین کاری بنمائید منتهی تمام بر مسلمانان خواهید داشت و بر هر مسلمان واجب است که به شماها خدمت کند» (همان: ۲۲۳ - ۲۲۴).

تحلیل: شخصیت اصلی در جغرافیای ممالک اسلامی (مصر و دمشق) آزادانه سفر می‌کند و می‌کوشد با مغولان کافر و خون‌آشام جهاد کند و پادشاه اسلام خدمت نماید. در این جا نیز ممالک اسلامی بر هویت ایرانی غلبه دارد.
متن: [درباره ماری ونیزی که قرار است در آینده معشوق و همسر شمس باشد و مادرش، ماریه به ماری:] «ماریه گفت آری فرزند دین اسلام دینی صحیح و برحق است. من هم به دست این خاتون می‌خواهم مسلمان شوم. تو هم باید از من پیروی کنی و هر دو مسلمان شدند. پس از چند روز مریم مرد و او را به آیین اسلام شسته دفن کردند. و برای ماری معلم آورده قرآن آموختند و مسائل دین یاد دادند» (خسروی، ۱۳۴۳: ۷).

تحلیل: معشوق شخصیت اصلی برای رسیدن به او مسلمان می‌شود و قرآن می‌آموزد و مسائل دین را می‌آموزد.
متن: [توصیف اهرام مصر] عقل از دیدن آن هرم‌ها خیره می‌شد [...] «محقق شد که این‌ها مقبره سلاطین است در زمانی که خود بر همه سلاطین روی زمین تفوق داشته‌اند خواسته‌اند قبور آن‌ها نیز بر قبور سلاطین برتری داشته باشد» (همان: ۱۰ - ۱۱).

تحلیل: توصیف اهرام مصر که اکنون بخشی از ممالک اسلامی است همانند توصیف تخت جمشید است. در واقع، توصیف این بناهای پیش از اسلام به منظور تضعیف دین و منفی‌نگری به آن صورت پذیرفته است.
متن: [طغرا به یک راهزن] «ای برادر مگر شما مسلمان نیستید و از خدا شرم نمی‌کنید. گفت چرا بحمدالله مسلمانیم. گفت اگر چنین است من شوهر دارم. زن شوهردار مسلمان را چگونه می‌خواهید بانوی حرم خود کنید؟» (همان: ۲۲).

تحلیل: تأکید بر هویت دینی

[طغرا به راهزن درباره شمس:] «گفت مگر اسم ندارد؟] گفت چرا، اسمی شریف و مقامی رفیع. اسمش حسن است و لقبش شمس‌الدین، پسر خواجه فخرالدین دیلمی سلاله پادشاهان و نتیجه دلیران» (همان).
تحلیل: اشاره به نسب پادشاهان مسلمان دیلمی.

متن: [شمس درباره نظر طغرا درباره خود:] «اگر ده شب هم به خانه نروم از چاکر مطمئن است که بازیگوشی ندارم و به هیچ وجه مرتکب خلاف شرعی نخواهم شد» (همان: ۱۳۱).
تحلیل: اهمیت مؤلفه شرع در ارزش‌گذاری شخصیت‌ها.

متن: [توصیف آتشکده‌ای در فیروزآباد از زبان شمس برای آبش خاتون:] «نوشته‌اند یکی از علامات غریبه که در شب ولادت حضرت پیغمبر ما صلی‌الله‌علیه و آله ظهور نمود جوشیدن آب بود از این خنب که جای آتش بود و قریب دو هزار سال بود که آتش آن را نگذاشته بودند خاموش شود و این را آتشکده اعظم گویند زیرا که از آن بزرگ‌تر آتشکده دیده نشده نه در فارس و در دیگر بلاد، بانی آن نیز اردشیر بابکان است» (همان: ۲۱۹).

تحلیل: اشاره به ایران باستان و توصیفی کاملاً اسلامی از آن: عدم تضاد ایران پیش از اسلام و ظهور اسلام. از خاموش شدن آتش آتشکده فیروزآباد در زمان تولد پیامبر اسلام (ص) تصویری منفی ارائه نشده است.

متن: [توصیف یکی از بناهای باستانی فیروزآباد از زبان شمس برای آبش خاتون] «شمس گفت این امارت را در زمان اردشیر "نربال" می‌نامیده‌اند که به معنی ایوان است و این منار را ستون ایران می‌گفته‌اند» (همان).

تحلیل: توصیفی از بنایی مربوط به ایران باستان بدون هیچ‌گونه حسرت.

متن: «پس از مراجعت اتابک آبش خاتون از فیروزآباد به شیراز تا سنه ششصد و دو که آغاز داستان طغرل و هما است در شیراز و فارس وقایعی چند اتفاق افتاد [...] امرا و اعیان و مباشرین اعمال فارس محض تقرب به درگاه سلطان

مغول و غلبه بر هم‌چشمان و مدعیان خود به اردو رفته به قدری بر خراج و تقدیمی سلطان و ارکان دولت بیفزودند و به روی دست یکدیگر برآمدند که دست کم‌تر کس به آن می‌رسید» (خسروی، ۱۳۴۳، ج ۵).
تحلیل: دغدغه‌ راوی و شخصیت‌ها شهر شیراز و امرایی است که مغولان برای فارس تعیین می‌کنند. از نهاد دولت هم نام برده می‌شود.

متن: «چون طغاجارنویان از سوء رفتار بولغان والی فارس شکایت نمود و از حرکتی که با او کرده بود شرحی بیان کرد و سلطان احمد را با او بر سر خشم آورد و این خبر به بلغان رسید دست توسل به دامان ارغون‌خان برادر سلطان زد که در خراسان و بلاد ماوراءالنهر امارت داشت و از سلطنت سلطان احمد که دین آبا و اجدادی را نهاده و مسلمانی اختیار کرده اظهار کراهت نمود [...] فرمان احمد، سلطان مغول که مسلمان شده است: اما چون ما به دین مبین اسلام درآمده و مسلمانان را با خود برادر می‌دانیم حتی‌الامکان راضی نمی‌شویم که بلاد اسلام پایمال سپاه ما گردد» (همان: ۱۹).

تحلیل: بلاد اسلام به جای ایران و اهمیت مسلمان بودن برای حاکمان این بلاد.
متن: «چون یک سال از توقف آبش در اردو بگذشت رای سلطان احمد بر آن قرار گرفت که مملکت فارس را مستقلاً به او واگذارد و حق را بمن له الحق عاید دارد (ف) و در سنه ششصد و هشتاد و یک یرلیغ پادشاهی مملکت فارس را به نام علیا آبش خواتون نگاشته روانه مملکت موروث داشتند. چون این خبر به شیرازیان رسید شهر را آیین بسته شادی‌ها کردند» (همان: ۲۱).

تحلیل: حکومت فارس حق آبش خاتون از اتابکان فارس دانسته شده و نه حق یک ایرانی. مملکت فارس در جایگاه حکومت محلی و نه یک کشور در نظر گرفته می‌شود.

متن: [آبش خاتون که مجدد حاکم فارس شده در پاسخ به تبریک شمس:] «آبش گفت عزیزم هیچ اعتباری در کار این مغولان نیست به خیالی می‌بخشند و به توهمی پس می‌گیرند» (همان: ۲۲).
تحلیل: تمایز میان اتابکان فارس و مغولان به عنوان دیگری دشمن.

متن: «همهمه در میان مردم افتاد که مغولان با مسلمانان چنان رفتاری نمی‌کردند که پسر مجدالدین می‌کند. شب و روز مست در قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها به سر می‌برد» (همان: ۱۶۹).
تحلیل: اهمیت رفتار اسلامی برای حاکمان فارس.

متن: «طغرل گفت بلی از اردو نوشته بودند که ارغون‌خان سعدالدوله یهودی را وزیر و صاحب اختیار کل نموده. او هم به هر یک از بلاد اسلام یک تن از خویشان خود را والی و کارگزار کرده و زمام تمام امور را به کف یهودیان نهاده. امروز از کنار جیحون تا مصر حکم او جاری است عنقریب است که یک تن از خویشان خود را به امارت فارس خواهند فرستاد. بدعاقبت مسلمانان که باید تعظیم یهودیان کنند» (همان: ۱۹۰ - ۱۹۱).

تحلیل: یکسانی مغولان و یهودیان به عنوان دیگری دشمن.
متن: [سفر شمس و ماری و فردوس به حج و عتبات]: «آن‌ها حرکت کردند و به جده رسیدند. پس از اداء مناسک حج رفتند به مدینه طیبه و پس از زیارت قبر مطهر رسول خدا و ائمه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین مردد بودند که از بغداد به کشتی نشسته به فارس برگردند یا به بندر ینبوع رفته با کشتی به بنادر فارس روند زیرا که از راه خشکی بد حکایت می‌کردند» (همان: ۲۱۲).

تحلیل: توصیفی از شیوه زیست شخصیت‌های رمان در بلاد اسلامی و انجام مناسک و آداب و رسوم مسلمانی.
متن: «رفتند به زیارت ائمه بقیع. در مراجعت بادی شدید برخاست و ناگاه مقنعه را از سر فردوس به یک سو افکند. او تا رفت مقنعه را گرفته سر کشد رو و مویش خوب نمایان گردید. جمعی از اهل مدینه و حاج مصری نیز به زیارت مزار بقیع آمده بودند. در آن میانه جوانی بود بسیار رعنا و خوشگل با لباس عربی و دستار مصری و چند تن اطراف او را گرفته و با احترام با او رفتار می‌کردند. چشم او به فردوس افتاد هر قدر خواست نظر از او بردارد نتوانست. محو و مات

آن جمال و دلالت و قد و بالا شد. فردوس هم که سر را پوشید چشمش به آن جوان افتاد که خیره به او نظر می‌کند قلبش فرو ریخت [...] گفت اهل مصر است و پسر ملک محمد است ملقب به ملک سعید پسر ملک ظاهر بندق دار اسمش امیر محمد است با عم خود امیر خضر به حج آمده» (همان: ۲۱۲ - ۲۱۳).

تحلیل: زیستن در بلاد اسلامی و عاشق شدن در این بلاد: محو شدن مرز جغرافیایی بین کشورها.
متن: «فردوس را نزد پدر و مادرش گذاشت که با آن‌ها به زیارت مشاهد متبرکه کربلا و نجف رفته و به مشهد کاظمین علیه‌السلام آمده منتظر خبر او باشند» (همان: ۲۳۲).

تحلیل: به‌جای آوردن مناسک اهل تشیع به وسیله شخصیت‌های رمان.
متن: [خواجہ نظام‌الدین به شمس‌الدین پس از مراجعت آنان به شیراز از سفر حج و عتبات:] «حال هم که نوشته‌اند ایالت فارس را به شمس‌الدوله یهودی برادرزاده سعدالدوله داده‌اند باید از این پس به یهودی‌ها تعظیم کنیم تا یک لقمه نام بخوریم. ای خوشا به حال آنان که مردند و این روزگار را ندیدند. قدر آن گوشه انزوای خود را بدانید. زودتر از این شهر بروید که تعظیم به این یهودی نکرده باشید. من از کارهای شهر خود خبر ندارم» (همان: ۲۳۶ - ۲۳۷).
تحلیل: یهودیان به عنوان دیگری دشمن.

متن: «شمس‌الدین گفت احمق کسی که به اقبال دو روزه دنیا دل خوش کرده و از اندازه خود خارج می‌شود. شنیده‌ام این یهودی بدذات به ارغون‌خان می‌گفته که پیغمبر مسلمان‌ها مردم را به به زور شمشیر مسلمان کرد و دین پدران ما و شما را از میان برد و بر جان و مال کسی رحم نکرد و حال اینکه نه از جانب خدا بود نه کتابش آسمانی است. امروز حق سلطان است که این قوم را ذلیل کرده آئین پدران خود را به زور شمشیر رواج دهد و کعبه را که قدیم بتخانه بود گرفته بت‌ها را نصب نماید تا کم‌کم این دین اختراعی از میان برود و با مسلمان‌ها قسمی رفتار می‌کند که ما با یهودیان نمی‌کنیم - آخر سال خبر رسید که ارغون‌خان مرد و چون بزرگان درگاه او را به حال مرگ دیدند سعدالدوله را گرفته پاره‌پاره کردند و ارغون تا دم مرگ چشم باز کرده می‌پرسید سعدالدوله کجاست که امروز پیش من نیامده و هر دفعه عذری می‌آوردند - فهمید که او را کشته‌اند و چاره نداشت و با حسرت دیدار او جان بداد و امراء مغول پس از قتل سعدالدوله به تمام ولایات نوشتند که هر چه یهودی از جانب او در آن‌جا عاملی و حکومت دارد بکشند و مردم ریخته همه را به قتل آورند جز شمس‌الدوله که قبل از وقت در نزد علمای شیراز اظهار مسلمانی کرده و با مسلمان‌ها نیکوئی می‌کرد» (همان: ۲۳۸-۲۳۹).

۱۱. نتیجه‌گیری

زمان رویدادها در رمان سه جلدی شمس و طغرا، ماری ونیزی و طغرل و همای به اوایل سده ششم هجری و حکومت اتابکان بر فارس برمی‌گردد. در نتیجه، با توجه به زمان رویدادها، طبیعی است که در این رمان مؤلفه‌های هویت ایرانی و هویت ملی تحت تأثیر و در پیوند با دین اسلام بازنمایی شده باشد. از این جهت، چنانکه در گزاره‌های نقل شده و تحلیل آن‌ها مشهود است، مؤلفه‌های اسلامی در سراسر رویدادهای رمان، داورای‌های راوی و شخصیت‌ها و همچنین رفتار شخصیت‌ها به مثابه ویژگی‌هایی مثبت و ستودنی ارزش‌گذاری و بازنمایی شده است.

در سراسر رویدادهای رمان با مفاهیمی از قبیل بازنمایی شیراز با عنوان شهری اسلامی، ممالک اسلام، پادشاه اسلام، امر به معروف و نهی از منکر، شرایط اسلام، وعده پیامبر و ائمه دین، شرط مسلمانی برای حاکمان فارس و بلاد اسلام از نظر راوی و شخصیت‌های رمان، غیرت و درد دین، درد دین و حب وطن، آداب و رسوم مسلمانی و درس قرآن و علوم مقدمات و مسائل دینی، حجاب، آداب و قانون مسلمانی، روح پاک پیامبر (ص)، اهمیت و احترام سادات، عصمت پرستی، پیوند انسانیت و مسلمانی، وضو ساختن و به زیارت شاه چراغ رفتن شخصیت‌های اصلی، احترام به امامان شیعه و شیعه بودن شخصیت‌های مثبت رمان، جهاد علیه کفار روبرو می‌شویم. چنانکه در بخش گزاره‌ها نقل کردیم اکثریت نزدیک به اتفاق رویدادهای رمان، ذهنیت و اندیشه شخصیت‌ها و کنش‌های آنان بر پایه و تحت تأثیر این مفاهیم است که نشان

می‌دهد مهم‌ترین مؤلفه‌های بازنمایی شده‌ی هویتی در این رمان از آن هویت دینی (در این‌جا دین اسلام و مذهب تشیع) است. ممالک اسلامی از پربسامدترین اصطلاحاتی است که در این رمان بازنمایی شده است.

اگرچه شیراز (شهری اسلامی) و فیروزآباد مکان اصلی رویدادهای این رمان است و طبیعتاً اشاره به این دو مکان در این رمان بسیار است، در پیوند با همین اصطلاح ممالک اسلامی، نام دیگر شهرهای دنیای اسلام، بدون توجه به مرزهای جغرافیایی مربوط به کشور ایران بارها در این رمان تکرار می‌شود و شخصیت‌های داستانی آزادانه به این شهرها آمد و شد دارند. در چنین بافتاری است که نام شهرهای بلخ و بخارا و هرات و مرو و نیشابور و خوارزم و ری و همدان و تبریز و بغداد و دارالخلافه با هم می‌آید. همچنین نام این شهرها و مکان‌ها: بغداد و شام و موصل و عراق و ری و فارس و کرمان و اهواز و خوزستان. شخصیت‌ها آزادانه در جغرافیای ممالک اسلامی و مکان‌هایی از قبیل مصر و دمشق و شام و جده و مدینه و نجف و کربلا جابه‌جا می‌شوند و مسافرت می‌کنند و در این مکان‌ها عاشق می‌شوند و با هم کیشان خود پیوند ازدواج می‌بندند.

همراهی مؤلفه‌های ایرانی و مؤلفه‌های اسلامی نیز از مواردی است که در این رمان بازنمایی شده است. در این رمان حتی یک مورد دیده نمی‌شود که تضادی میان هویت اسلامی و هویت ایرانی پیش از اسلام به نمایش درآمده باشد. همنشینی حب دین و وطن در این رمان کاملاً مشهود است. خاموش شدن آتش آتشکده فیروزآباد و جوشیدن آب از آن هم‌زمان با ولادت پیغمبر اسلام (ص) نیز بدون هیچ‌گونه حسرت و همراه با احترام بازنمایی شده است.

دیگری تعریف شده در برابر هویت شخصیت‌های اصلی و مثبت این رمان در درجه نخست مغولان (و حتی نه اتابکان فارس) هستند. در واقع، این دیگری مغولانی هستند که دین اسلام را نپذیرفته‌اند و کافر به شمار می‌آیند. وظیفه قهرمان اصلی، شخصیت‌های مثبت و سایر مسلمانان جهاد علیه این کفار است. در درجه دوم نیز یهودیانی هستند که مغولان کافر، حکومت بر مسلمانان را به آنان واگذار کرده‌اند. در این‌جا نیز مؤلفه دین، به عنوان مهم‌ترین مؤلفه حکومتی معرفی می‌شود و حاکمان اگر مسلمان باشند دیگر ایرانی بودن یا نبودنشان فرقی ندارد.

چنانکه گفته شد، در مطالعات مربوط به هویت ملی ایرانی چند دیدگاه عمده وجود دارد. یکی از این دیدگاه‌ها دیدگاه حسرت‌گرای معطوف به ایران باستان است. دیدگاه دیگر دیدگاه دین‌محور به هویت ایرانی است که دو جنبه دارد: یکی نگاه فراملی امت‌گرا و دیگری رویکرد میانه که تلفیق‌گرا و قایل به آشتی میان اسلام و ایران است. سه دیدگاه دیگر نیز عبارت‌اند از: دیدگاه چپ‌گرایانه معطوف به ملیت و خلق‌ها، دیدگاه قوم‌محور به هویت ایرانی و دیدگاه توطئه‌نگر. اما با توجه به متن تحلیل شده در دوره مورد نظر، دو رویکرد نخست به موضوع بحث ما مربوط می‌شود. بررسی رمان شمس و طغرا، که زمان رویدادهای آن سده ششم هجری است، در نهایت نشان داد که رویکرد دین‌محور به هویت ملی در این رمان غالب است. البته، در این رویکرد دین‌محور عمدتاً با نگاه فراملی مواجه اما هیچ تضاد و تقابلی میان اسلام و ایران دیده نمی‌شود و دین اسلام و ایران در آن کاملاً سازگار هستند.

چنان که دیدیم، در این رمان دین اسلام و ایران کاملاً سازگار هستند. این سازگاری میان دین اسلام و هویت ملی ایرانی در حالی است که نویسنده این رمان، محمد باقر خسروی، منورالفکر و مشروطه‌خواه بوده است. بر این اساس، با بررسی متون پیش‌تر در این دوره، بر خلاف نظر بعضی از روشن‌فکران و پژوهشگران، می‌توان نقش دین را در تحولات مربوط به مفهوم هویت ملی در دوره مشروطه پیش‌تر در کانون بررسی قرار داد.

منابع

- آجودانی، ماشاءاله (۱۳۸۵). *مشروطه ایرانی*، تهران: اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹). *اندیشه‌های فتحعلی‌خان آخوندزاده*، تهران: خوارزمی.
- آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۲). *از صبا تا نیما*، جلد دوم، تهران: زوار.
- احمدی، حمید (۱۳۸۴). *قومیت و قوم‌گرایی در ایران*، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۸). *بنیادهای هویت ملی ایرانی؛ چهارچوب نظری هویت ملی شهروند محور*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اسمیت، آنتونی (۱۳۸۳). *ناسیونالیسم*، نظریه، ایدئولوژی، تاریخ، ترجمه منصور انصاری، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵). *هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر نی.
- امانت، عباس (۱۳۷۷). «پورخاقان و اندیشه بازیابی تاریخ ملی ایران»، *ایران‌نامه*، سال ۱۷، ش ۱، صص ۵۴-۵۵.
- انتخابی، نادر (۱۳۹۵). «ایرانیان و اندیشه ناسیونالیسم» در *جهانبنگلو*، رامین، *ایران و مدرنیته: گفت‌وگوهایی با پژوهشگران ایرانی و خارجی در زمینه رویارویی ایران با دستاوردهای جهان مدرن*، ترجمه حسین سامعی، تهران: قطره.
- بروجردی، مهرزاد (۱۴۰۲). «گفتاری درباره نگاه ملی‌گرایانه به هویت ایرانی»، سایت شخصی نویسنده به نشانی <http://mehrzadbroujerdi.com>. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۲/۰۴/۲۰.
- جوادی، حسن (۱۳۹۴). «ملکم و براون: نقش روزنامه قانون در بیداری ایرانیان»، در صفرازی، سامان و دیگران، *چهره پنهان میرزا ملکم خان؛ پدر روشنفکری ایران*، به کوشش امیر قربانی، ناشران: اسلام نوین، سایت تاریخ ایرانی.
- خسروی، شاهزاده محمد باقر میرزا (۱۳۴۳ الف). *شمس و طغرا*، چاپ سوم، تهران: انتشارات کانون معرفت.
- خسروی، شاهزاده محمد باقر میرزا (۱۳۴۳ ب). *ماری ونیزی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات کانون معرفت.
- خسروی، شاهزاده محمد باقر میرزا (۱۳۴۳ ج). *طغرل و همای*، چاپ سوم، تهران: انتشارات کانون معرفت.
- زرگر، افشین و کاظم‌علی آریانفر (۱۳۸۹). «هویت قومی و ملی؛ مروری بر مفاهیم اساسی حل و فصل منازعات قومی و دولت-ملت‌سازی»، *پژوهشنامه، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک*، ش ۵۳، صص ۸۱-۲۵.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۸). *ایرانیان و هویت ملی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- عباسی قادی، مجتبی و خلیل کاشانی، مرتضی (۱۳۹۰). تأثیر اینترنت بر هویت ملی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فتح‌اللهی، محمدعلی (۱۳۹۱). *شکل‌گیری ملیت ایرانی*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- قیصری، علی (۱۳۸۹). *روشنفکران ایران در قرن بیستم: از مشروطیت تا پایان سلطنت*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: هرمس.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۹). *جهانی شدن، فرهنگ، هویت*، تهران: نشر نی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران: صدرا.
- Armstrong, J. A. (2017). *Nations before nationalism*: UNC Press Books.
- Broujerdi, M. (1998). «Contesting nationalist constructions of Iranian identity». *Critique: Journal for Critical Studies of the Middle East*, 7(12), 43-55. Jørgensen.
- Phillips, L. J. (2002). *Discourse analysis as theory and method*: sage.
- Leerssen, J. (2013). «Notes toward a definition of romantic nationalism». *Romantik: Journal for the study of Romanticisms*, 2(1), 9-35.